

شناختی از شهر اصفهان در آئینه شعر و ادب - نظر مورخان و شاعران

جناب آقای دکتر نوید سعیدی رضوانی^۱، محمدرضا قائدامینی هارونی^۲

۱- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین

۲- دانشجوی دکتری طراحی شهری

چکیده

شهرها صرفاً ساختارهای کالبدی و فضایی نیستند، بلکه نظام‌هایی پیچیده از معنا، حافظه جمعی و هویت فرهنگی‌اند که در بستر تاریخ و ادبیات به‌طور مداوم بازتولید و بازنمایی می‌شوند. در این میان، اصفهان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای تاریخی ایران، جایگاهی ممتاز در متون تاریخی، سفرنامه‌ها و به‌ویژه شعر فارسی دارد. این شهر نه‌تنها در دوره صفوی به اوج شکوفایی سیاسی و معماری رسید، بلکه در لایه‌های ادبی نیز به نماد زیبایی، نظم، شکوه و «ایرانیت فرهنگی» تبدیل شد.

این مقاله با رویکردی میان‌رشته‌ای و با بهره‌گیری از نظریه‌های مطالعات شهری، نشانه‌شناسی فرهنگی و نقد ادبی، به تحلیل بازنمایی اصفهان در متون تاریخی و شعر فارسی می‌پردازد. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل کیفی متن و خوانش هرمنوتیکی منابع ادبی و تاریخی است. تمرکز اصلی بر بررسی استعاره‌های مسلط شهری مانند «نصف جهان»، «شهر-بدن» و «شهر-بهشت» و همچنین پیوند میان معماری صفوی و ساختارهای استعاری در شعر فارسی است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد اصفهان در گذر زمان از یک شهر تاریخی به یک «متن فرهنگی چندلایه» تبدیل شده است؛ متنی که در آن ادبیات، معماری، تاریخ و حافظه جمعی به‌طور هم‌زمان در تولید معنا نقش دارند. این شهر در شعر فارسی از یک مکان جغرافیایی به یک «امر اسطوره‌ای-زیباشناختی» ارتقا یافته و در متون تاریخی به‌عنوان نمونه‌ای از نظم شهری و شکوه تمدنی بازنمایی شده است.

کلیدواژه‌ها: اصفهان، شعر فارسی، هویت شهری، نشانه‌شناسی فضا، معماری صفوی، نصف جهان، مطالعات شهری

۱. مقدمه

مطالعه شهر در علوم انسانی معاصر از سطح توصیف کالبدی و فیزیکی فراتر رفته و به تحلیل لایه‌های معنایی، فرهنگی و نمادین آن رسیده است. در این رویکرد، شهر نه صرفاً یک فضای زیستی، بلکه «متن فرهنگی» تلقی می‌شود که در آن روابط قدرت، تاریخ، زیبایی‌شناسی و حافظه جمعی به‌صورت هم‌زمان تولید و بازتولید می‌شوند.

در این چارچوب نظری، اصفهان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های شهر-فرهنگ در جهان اسلام و ایران است. این شهر به‌ویژه در دوره صفوی، با انتقال پایتخت توسط شاه عباس اول، به مرکز ثقل سیاسی، اقتصادی، هنری و معماری ایران تبدیل شد. این تحول تاریخی، زمینه‌ای فراهم کرد که اصفهان نه تنها در تاریخ، بلکه در ادبیات فارسی نیز جایگاهی نمادین و اسطوره‌ای پیدا کند.

هدف این مقاله بررسی این پرسش اساسی است:

چگونه اصفهان در متون تاریخی و شعر فارسی از یک شهر واقعی به یک شهر نمادین و فرهنگی تبدیل شده است؟

۲. چارچوب نظری و پیشینه پژوهش

۲.۱- شهر به‌عنوان متن فرهنگی

در مطالعات شهری معاصر، یکی از مهم‌ترین تحولات نظری، گذار از نگاه صرفاً کارکردی و کالبدی به سوی رویکردهای تفسیری و فرهنگی است. در این رویکرد، شهر نه فقط یک ساختار فیزیکی، بلکه یک «متن فرهنگی» تلقی می‌شود که در آن معنا، قدرت، زیبایی و تاریخ به‌صورت هم‌زمان تولید و بازتولید می‌گردند. بر اساس نظریه «تولید اجتماعی فضا» در اندیشه Henri Lefebvre، فضا محصول روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است و هیچ فضای شهری ماهیتی خنثی ندارد (Lefebvre, 1991). فضا در این دیدگاه، همواره حامل ایدئولوژی و ساختار قدرت است که در کالبد شهر رسوب می‌کند و در طول تاریخ بازتولید می‌شود. در امتداد این رویکرد، شهر را می‌توان به‌عنوان یک «متن چندلایه فرهنگی» تحلیل کرد که در آن نظام‌های مختلف معنایی به‌صورت هم‌زمان فعال هستند. در مورد اصفهان، این لایه‌ها را می‌توان در دو محور مکمل صورت‌بندی کرد:

الف) محور ادبی (شعر و زبان)

- شعر به‌مثابه زبان استعاری شهر: در شعر فارسی، شهرها از سطح واقعیت عینی فراتر رفته و به سطح نمادین ارتقا می‌یابند. اصفهان در این نظام شعری به‌عنوان «تصف جهان» و «شهر زیبایی مطلق» بازنمایی می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲).
- شهر به‌مثابه امر زیبایی‌شناختی-هستی‌شناختی: در سنت شعر فارسی، شهر نه فقط مکان زیست، بلکه یک تجربه زیباشناختی و گاه قدسی است که در آن زیبایی و معنا در هم تنیده‌اند.

ب) محور تاریخی-معماری (متون تاریخی و سفرنامه‌ها)

- تاریخ به مثابه روایت قدرت و نظم شهری : متون تاریخی، شهر را در قالب ساختارهای سیاسی و اجتماعی بازنمایی می‌کنند و در تثبیت هویت شهری نقش دارند (زرین کوب، ۱۳۷۹).
- معماری به مثابه زبان فضایی قدرت : در دوره صفوی، معماری اصفهان نه فقط پاسخ به نیازهای کارکردی، بلکه ابزار نمایش نظم سیاسی و انسجام فرهنگی بوده است. (Pope, ۱۹۶۵)
- حافظه جمعی به مثابه لایه تفسیری : مطابق دیدگاه Halbwachs، حافظه جمعی فرآیندی اجتماعی است که گذشته را در زمان حال بازتولید می‌کند. (Halbwachs, ۱۹۹۲)

بنابراین، اصفهان را می‌توان نه صرفاً یک شهر تاریخی، بلکه یک «متن فرهنگی زنده» دانست که در آن ادبیات (شعر)، تاریخ (روایت‌های سفرنامه‌ای و تاریخی) و معماری (طراحی شهری) در تعامل دائمی قرار دارند.

۲-۲- شهر در آینه شعر و سفرنامه‌ها

در کنار رویکرد نظری، تحلیل بازنمایی اصفهان در دو حوزه «شعر فارسی» و «متون تاریخی و سفرنامه‌ها» نشان می‌دهد که این شهر هم‌زمان در دو نظام معنایی متفاوت اما مرتبط بازنمایی شده است: نظام استعاره‌ای (ادبی) و نظام توصیفی-تحلیلی (تاریخی).

الف) اصفهان در شعر فارسی: شهر استعاره و زیبایی

در شعر فارسی، اصفهان نه به عنوان یک واقعیت جغرافیایی، بلکه به عنوان یک «امر نمادین» و «شهر آرمانی» ظاهر می‌شود. مشهورترین نمونه آن مفهوم «نصف جهان» است که در آن شهر به سطحی از اغراق زیبایی‌شناختی و هستی‌شناختی ارتقا می‌یابد.

در این نظام ادبی:

- شهر = زیبایی مطلق
- شهر = معیار سنجش جهان
- شهر = تجربه زیباشناختی برتر

این نوع بازنمایی، نشان‌دهنده آن است که در سنت ادبی فارسی، شهرها می‌توانند از سطح واقعیت تاریخی جدا شده و به سطح اسطوره‌ای و معنایی وارد شوند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲).

دانشجویان معماری و شهرسازی ایران

5th Iranian Architecture and Urbanism Students International Conference

همچنین در شعر سبک هندی، شهرها در قالب استعاره‌های پیچیده‌تری ظاهر می‌شوند که در آن عناصر شهری مانند رودخانه، پل و باغ، واجد معناهای وجودی و فلسفی می‌شوند.

ب) اصفهان در متون تاریخی و سفرنامه‌ها: شهر نظم و تجربه زیسته

در مقابل، متون تاریخی و سفرنامه‌ها تصویری توصیفی‌تر، عینی‌تر و ساختاری‌تر از اصفهان ارائه می‌دهند. این متون شهر را نه در سطح استعاره، بلکه در سطح تجربه مشاهده‌شده تحلیل می‌کنند.

- **حمدالله مستوفی** در *نزهة القلوب*، اصفهان را شهری آباد، پرجمعیت و دارای موقعیت اقتصادی ممتاز معرفی می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۲).
- **ژان شاردن** در سفرنامه خود، اصفهان صفوی را شهری منظم، باشکوه و قابل مقایسه با شهرهای اروپایی توصیف می‌کند و بر نظم هندسی و ساختار فضایی آن تأکید دارد. (Chardin, ۱۷۳۵)
- در مطالعات جدیدتر، **Blake** (۱۹۹۹) اصفهان را یک «ساختار اجتماعی-فضایی پیچیده» معرفی می‌کند که در آن قدرت، اقتصاد و زندگی روزمره در هم تنیده‌اند.

در این رویکرد، عناصر شهری مانند میدان نقش جهان، بازارها و پل‌ها نه نمادهای شاعرانه، بلکه اجزای یک نظام شهری منسجم و طراحی‌شده هستند.

ج) پیوند شعر، تاریخ و طراحی شهری

نکته کلیدی در تحلیل اصفهان آن است که این دو رویکرد (ادبی و تاریخی) در عمل از یکدیگر جدا نیستند، بلکه یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

- شعر فارسی → تولید «تصویر آرمانی شهر»
- متون تاریخی → ثبت «شهر واقعی و تجربه زیسته»
- معماری صفوی → تحقق «شهر میان این دو سطح»

در واقع، طراحی شهری اصفهان در دوره صفوی را می‌توان نوعی «ترجمه فضایی از آرمان‌های فرهنگی و ادبی» دانست. میدان نقش جهان، پل‌ها و باغ‌ها نه تنها کارکرد شهری دارند، بلکه بازتاب نوعی نظم زیبایی‌شناختی هستند که در شعر و فرهنگ ایرانی نیز حضور دارد. (Wilber, ۱۹۶۹; Pope, ۱۹۶۵)

۲.۳- پیشینه پژوهش

مطالعات مرتبط با اصفهان را می‌توان در سه حوزه اصلی طبقه‌بندی کرد:

۱. مطالعات معماری و طراحی شهری

Arthur Upham Pope در *Persian Architecture*، معماری ایران را دارای انسجام زیبایی‌شناختی ویژه‌ای می‌داند و اصفهان صفوی را اوج هماهنگی میان هنر، دین و سیاست معرفی می‌کند. (Pope, ۱۹۶۵)
Donald Wilber نیز نشان می‌دهد که نظم هندسی و کیهانی در طراحی شهری اصفهان نقش بنیادین دارد. (Wilber, ۱۹۶۹)

۲. مطالعات تاریخ اجتماعی

Stephen P. Blake در *Half the World*، اصفهان صفوی را یک ساختار اجتماعی-فضایی پیچیده معرفی می‌کند که در آن قدرت سیاسی و زندگی روزمره درهم تنیده شده‌اند. (Blake, 1999)
همچنین زرین‌کوب اصفهان را یکی از کانون‌های مهم تمدن ایرانی در بستر تاریخ فرهنگی ایران تحلیل می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۷۹).

۳. مطالعات ادبی و فرهنگی

در حوزه ادبیات، شفيعی کدکنی نشان می‌دهد که شعر فارسی ظرفیت بالایی در تولید تصویرهای فضایی و شهری دارد و شهرها در شعر به سطح نمادین و استعاره‌ای ارتقا می‌یابند (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۲).

با وجود غنای مطالعات موجود، بررسی‌ها نشان می‌دهد که اغلب پژوهش‌ها به‌صورت تک‌بعدی به موضوع پرداخته‌اند:

- یا تمرکز بر معماری و طراحی شهری
- یا تمرکز بر تاریخ اجتماعی
- یا تمرکز بر تحلیل ادبی شهر

در حالی که خلأ مهم پژوهشی در عدم توجه به رابطه هم‌زمان میان شعر فارسی، متون تاریخی و ساختار فضایی شهر اصفهان وجود دارد. این پژوهش تلاش می‌کند این سه حوزه را در یک چارچوب میان‌رشته‌ای یکپارچه تحلیل کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از رویکرد کیفی (Qualitative Approach) و به‌طور مشخص از روش تحلیل متن (Textual Analysis) و خوانش تفسیری-نشانه‌شناختی بهره می‌گیرد. هدف اصلی، استخراج و تحلیل لایه‌های معنایی بازنمایی شهر اصفهان در دو نظام گفتمانی متفاوت، یعنی نظام ادبی (شعر فارسی) و نظام تاریخی-توصیفی (متون مورخان، سفرنامه‌نویسان و منابع معماری) است.

در این چارچوب، داده‌های پژوهش به‌صورت هدفمند انتخاب شده‌اند و شامل دو دسته اصلی هستند:

۳-۱- رویکرد ادبی-شعری

در این رویکرد، تمرکز بر تحلیل بازنمایی اصفهان در شعر فارسی از دوره‌های مختلف ادبی (سبک خراسانی، عراقی و هندی) است. در این بخش، شعر به‌عنوان یک «نظام تولید معنا» مورد بررسی قرار می‌گیرد که در آن شهر نه به‌صورت یک واقعیت جغرافیایی، بلکه به‌عنوان یک «ساختار استعاری و نمادین» ظاهر می‌شود.

داده‌های این بخش شامل نمونه‌های شعری مرتبط با اصفهان و مفاهیم شهری آن است که در آن‌ها عناصر شهری مانند:

- زاینده‌رود
- پل‌ها
- باغ‌ها
- میدان‌ها

به‌عنوان نشانه‌های استعاری تحلیل می‌شوند.

تحول معنای اصفهان از زیبایی‌شناسی تا اسطوره‌سازی

بنابراین، شعر فارسی در این پژوهش نه به‌عنوان متن ادبی صرف، بلکه به‌عنوان یک «منبع شناختی برای فهم شهر» در نظر گرفته می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲).

۳-۲- رویکرد تاریخی-سفرنامه‌ای و طراحی شهری

در این بخش، داده‌های پژوهش شامل متون تاریخی، سفرنامه‌ها و منابع مرتبط با معماری و طراحی شهری اصفهان است. این منابع شامل آثار:

- ژان شاردن (Chardin)
- حمدالله مستوفی (نزهة/القلوب)
- منابع معماری صفوی (Pope, Wilber)
- مطالعات تاریخی-اجتماعی معاصر، Blake, (زرین کوب)

در این رویکرد، شهر اصفهان به‌عنوان یک «واقعیت تاریخی-فضایی» مورد بررسی قرار می‌گیرد که در آن ساختار کالبدی، نظم شهری و روابط اجتماعی به‌صورت عینی توصیف شده‌اند.

تحلیل در این بخش بر سه محور اصلی متمرکز است:

الف) ساختار کالبدی و طراحی شهری

بررسی الگوهای طراحی شهری در دوره صفوی شامل میدان نقش جهان، محورهای ارتباطی، شبکه بازار و ساختار باغ‌شهری اصفهان (Pope, 1965; Wilber, 1969).

ب) بازنمایی سفرنامه‌ای از شهر

تحلیل نگاه سفرنامه‌نویسان به اصفهان به‌عنوان شهری منظم، باشکوه و دارای سازمان فضایی پیشرفته، به‌ویژه در سفرنامه شاردن که اصفهان را با شهرهای اروپایی مقایسه می‌کند. (Chardin, 1735)

ج) تحلیل تاریخی-اجتماعی شهر

بررسی اصفهان به‌عنوان یک نظام اجتماعی-فضایی در دوره صفوی که در آن قدرت سیاسی، اقتصاد شهری و زندگی روزمره در هم تنیده شده‌اند. (Blake, 1999)

۳-۳- روش‌های تحلیل داده‌ها

برای تحلیل داده‌های گردآوری‌شده، این پژوهش از سه رویکرد تحلیلی مکمل استفاده می‌کند:

۱. تحلیل نشانه‌شناختی

در این روش، عناصر شهری و متنی به‌عنوان «نشانه» در نظر گرفته می‌شوند و روابط معنایی میان آن‌ها بررسی می‌شود. بر اساس دیدگاه لوتمان، شهر یک «نظام نشانه‌ای پیچیده» است که معنا در آن به‌صورت شبکه‌ای تولید می‌شود. (Lotman, 2005)

در این پژوهش، عناصر زیر به‌صورت نشانه‌ای تحلیل می‌شوند:

- رودخانه = حیات و استمرار
- پل = اتصال و تعامل
- میدان = قدرت و نظم
- باغ = بهشت و آرمان

۲. تحلیل استعاره‌های مفهومی (Conceptual Metaphor Theory)

بر اساس نظریه Lakoff و Johnson، استعاره نه یک آرایه ادبی صرف، بلکه یک سازوکار شناختی برای درک جهان است (Lakoff & Johnson, 1980). در این پژوهش، شهر اصفهان در شعر فارسی از طریق استعاره‌های زیر تحلیل می‌شود:

- شهر = بدن زنده
- شهر = بهشت
- شهر = جهان کوچک (Microcosm)

این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه ادبیات، تجربه فضایی شهر را به سطح مفهومی و شناختی ارتقا می‌دهد.

۳. خوانش تاریخی-هرمنوتیکی

در این روش، متون تاریخی و سفرنامه‌ها نه به‌عنوان گزارش‌های صرف، بلکه به‌عنوان «متون تفسیری» بررسی می‌شوند. هدف، درک لایه‌های معنایی پنهان در توصیف شهر و بازسازی زمینه تاریخی تولید این متون است.

این رویکرد امکان تحلیل رابطه میان:

- تجربه زیسته نویسنده
- ساختار قدرت زمانه
- و بازنمایی شهر

را فراهم می‌سازد. (Ricoeur, 1976)

در مجموع، روش‌شناسی این پژوهش بر یک رویکرد میان‌رشته‌ای استوار است که در آن دو نظام اصلی داده‌ها—یعنی ادبی (شعر فارسی) و تاریخی—فضایی (سفرنامه‌ها و منابع معماری) به صورت هم‌زمان تحلیل می‌شوند.

این رویکرد امکان می‌دهد اصفهان نه فقط به عنوان یک شهر تاریخی، بلکه به عنوان یک «ساختار معنایی چندلایه» در تقاطع زبان، فضا و تاریخ فهم شود.

۴. اصفهان در شعر فارسی

۴-۱- نصف جهان به عنوان استعاره هویتی

یکی از پایدارترین و تأثیرگذارترین بازنمایی‌های ادبی اصفهان در شعر فارسی، مفهوم مشهور «نصف جهان» است که به عنوان یک استعاره هویتی و فرهنگی در حافظه جمعی ایرانیان تثبیت شده است. این تعبیر در سنت ادبی فارسی نه صرفاً یک توصیف اغراق‌آمیز، بلکه یک «سازه استعاره‌ای هویت‌ساز» است که در آن شهر از سطح مکان جغرافیایی به سطح «نماد تمدنی» ارتقا می‌یابد.

در یکی از صورت‌های مشهور این بازنمایی آمده است:

اصفهان نصف جهان است اگر جهان باشد دیدن او به از آن است اگر جان باشد. در چارچوب نظری استعاره مفهومی، این نوع بیان را می‌توان فراتر از آرایه ادبی دانست. مطابق نظریه Lakoff و Johnson، استعاره‌ها سازوکارهای شناختی‌اند که از طریق آن‌ها تجربه‌های پیچیده انسانی مفهوم‌سازی می‌شوند. (Lakoff & Johnson, 1980) بنابراین، «نصف جهان» را باید به عنوان یک استعاره مفهومی تحلیل کرد که در آن:

- مبدأ مفهومی (Source Domain): جهان
- هدف مفهومی (Target Domain): شهر اصفهان

در این فرایند، شهر از سطح یک «مکان شهری» به سطح یک «جهان فشرده‌شده» (Microcosm) تبدیل می‌شود.

از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی، این استعاره را می‌توان نوعی «تولید معنا از طریق اغراق ساختاری» دانست که در آن شهر نه تنها زیبا، بلکه معیار سنجش زیبایی جهان تلقی می‌شود. (Lotman, 2005) در نتیجه، اصفهان در شعر فارسی به یک «جهان-نماد» (Symbolic World) تبدیل می‌شود که هم‌زمان کارکرد زیبایی‌شناختی، هویتی و تمدنی دارد.

همچنین این نوع بازنمایی با مفهوم «شهر آرمانی» در سنت ادبی ایرانی هم‌راستا است؛ جایی که شهر نه صرفاً واقعیت مادی، بلکه تصویر ذهنی از کمال و نظم تلقی می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲).

۴-۲- شهر به مثابه بدن زنده در شعر سبک هندی

در دوره صفوی و به‌ویژه در سبک هندی، بازنمایی شهرها وارد مرحله‌ای پیچیده‌تر از تصویرسازی‌های استعاری می‌شود. در این دوره، شهر نه فقط به‌عنوان یک کل زیباشناختی، بلکه به‌عنوان یک «موجود زنده و ارگانیک» تصور می‌شود.

این نوع نگرش را می‌توان در چارچوب «زیباشناسی ارگانیک شهر» تحلیل کرد؛ جایی که ساختار شهری با ساختار بدن انسان مقایسه می‌شود. بر این اساس:

- زاینده‌رود → جریان خون و حیات شهر
- پل‌ها (مانند سی‌وسه‌پل) → رگ‌ها و مسیرهای ارتباطی
- میدان نقش جهان → قلب تپنده ساختار اجتماعی
- باغ‌ها → اندام‌های حیات و تنفس شهر

این الگوی استعاری نشان می‌دهد که شهر در شعر فارسی از یک «فضای ایستا» به یک «موجود پویا و زیست‌مند» تبدیل می‌شود.

در نظریه استعاره مفهومی نیز این الگو به‌عنوان «شهر = بدن» (CITY IS BODY) قابل تحلیل است که در آن ساختارهای فضایی شهر بر اساس ساختار زیستی بدن انسان فهم‌پذیر می‌شوند. (Lakoff & Johnson, 1980) این نوع استعاره‌ها نقش مهمی در ادراک فرهنگی از شهر دارند و به تولید تجربه‌ای انسانی و عاطفی از فضا کمک می‌کنند.

از منظر نشانه‌شناسی لوتمان، این نوع بازنمایی نشان‌دهنده تبدیل شهر به یک «ارگانیسم نشانه‌ای» است که در آن هر عنصر شهری دارای کارکرد معنایی در کل نظام است. (Lotman, 2005)

۴-۳- اصفهان در ادبیات حسرت، زوال و حافظه تاریخی

پس از افول قدرت سیاسی صفویان، بازنمایی اصفهان در شعر فارسی دچار دگرگونی معنایی می‌شود. در این مرحله، شهر از یک «امر باشکوه و زنده» به یک «امر تاریخی و یادمانی» تبدیل می‌گردد.

این تحول را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

- سطح اول: شهر زنده → (Living City) اصفهان به‌عنوان مرکز قدرت و زیبایی

- سطح دوم: شهر تاریخی → (Historical City) اصفهان به‌عنوان گذشته‌ای باشکوه
- سطح سوم: شهر خاطره → (City of Memory) اصفهان به‌عنوان امر نوستالژیک

این فرآیند در ادبیات معاصر به‌عنوان شکل‌گیری «nostalgia» شهری (Urban Nostalgia) «شناخته می‌شود؛ مفهومی که به بازنمایی گذشته ازدست‌رفته در قالب حسرت فرهنگی اشاره دارد.

از منظر نظری، این تغییر را می‌توان با مفهوم «حافظه جمعی» موريس هالبواکس توضیح داد. هالبواکس معتقد است که حافظه نه فردی، بلکه اجتماعی است و گذشته همواره در چارچوب‌های اجتماعی بازسازی می‌شود. (Halbwachs, 1992) در این چارچوب، اصفهان دیگر صرفاً یک شهر نیست، بلکه یک «ساختار حافظه‌ای» است که در آن گذشته باشکوه صفوی بازتولید می‌شود.

همچنین در نظریه فضا، Lefebvre نشان می‌دهد که فضاهای شهری پس از تغییرات تاریخی، از سطح «فضای زیسته» به «فضای بازنمایی‌شده» منتقل می‌شوند. (Lefebvre, 1991) بنابراین، اصفهان در شعر پساصفوی از یک فضای زیسته به یک فضای بازنمایی نوستالژیک تبدیل می‌شود.

بررسی شعر فارسی درباره اصفهان نشان می‌دهد که این شهر در سنت ادبی ایران سه مرحله اصلی بازنمایی را طی کرده است:

۱. مرحله استعاره‌ای (نصف جهان): شهر به‌عنوان نماد کمال و زیبایی
۲. مرحله ارگانیک (بدن زنده): شهر به‌عنوان موجودی زنده و پویا
۳. مرحله نوستالژیک (حافظه و حسرت): شهر به‌عنوان گذشته‌ای ازدست‌رفته

این سه‌گانه نشان می‌دهد که اصفهان در شعر فارسی نه یک موضوع ثابت، بلکه یک «فرآیند معنایی پویا» است که در تعامل میان زبان، تاریخ و تجربه زیسته شکل گرفته است.

۵. اصفهان در متون تاریخی (تحلیل تاریخی-فضایی و سفرنامه‌ای)

۵-۱- روایت شاردن و بازنمایی اصفهان به‌مثابه شهر منظم

یکی از مهم‌ترین منابع شناخت اصفهان در دوره صفوی، سفرنامه ژان شاردن (Jean Chardin)، سیاح فرانسوی قرن هفدهم است که در سفرهای خود به ایران، تصویری نسبتاً دقیق و نظام‌مند از ساختار شهری اصفهان ارائه می‌دهد. شاردن اصفهان را شهری با نظم فضایی بالا، سازمان‌یافتگی اجتماعی و شکوه معماری توصیف می‌کند که از بسیاری جهات قابل مقایسه با شهرهای اروپایی هم‌عصر خود است. (Chardin, 1735)

در تحلیل روایت شاردن، سه محور اساسی قابل استخراج است:

الف) نظم هندسی و ساختار فضایی شهر

شاردن به ساختار منظم خیابان‌ها، میدان‌ها و محورهای ارتباطی اصفهان اشاره می‌کند. این نظم، به‌ویژه در طراحی میدان نقش جهان و شبکه‌های ارتباطی پیرامون آن، نشان‌دهنده نوعی «منطق فضایی برنامه‌ریزی‌شده» در شهر صفوی است. (Blake, 1999) این ویژگی باعث می‌شود اصفهان در نگاه او نمونه‌ای از «شهر طراحی‌شده» در دوران پیشامدرن تلقی شود.

ب) هماهنگی اجتماعی-فضایی

در روایت شاردن، شهر نه صرفاً یک کالبد فیزیکی، بلکه یک نظام اجتماعی منسجم است که در آن گروه‌های مختلف اجتماعی در چارچوبی نسبتاً هماهنگ در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. این هماهنگی میان ساختار اجتماعی و ساختار فضایی، یکی از ویژگی‌های کلیدی شهر صفوی محسوب می‌شود.

ج) پیوند قدرت، دین و زیبایی

شاردن به‌روشنی نشان می‌دهد که در اصفهان صفوی، قدرت سیاسی (کاخ‌ها)، نهاد دینی (مساجد) و فضاهای اقتصادی (بازارها) در یک ساختار فضایی واحد و هماهنگ سازمان‌دهی شده‌اند. این هم‌نشینی، بیانگر نوعی «زیباشناسی قدرت» در معماری شهری است. (Pope, 1965).

از منظر نظری، روایت شاردن را می‌توان در چارچوب مفهوم «شهر به‌عنوان نظم بازنمایی‌شده» تحلیل کرد؛ جایی که شهر نه تنها زیست‌گاه انسان، بلکه تجلی عینی یک نظام سیاسی-فرهنگی است.

در نتیجه، اصفهان در نگاه شاردن به‌عنوان نمونه‌ای از «شهر پیشامدرن با منطق شبه‌مدرن طراحی شهری» قابل تفسیر است که در آن عقلانیت فضایی و زیبایی‌شناسی در هم تنیده شده‌اند.

۲-۵- اصفهان در نزهةالقلوب: شهر کارکردی و اقتصادی

در مقابل نگاه توصیفی-سفرنامه‌ای اروپاییان، منابع جغرافیایی و تاریخی ایرانی، به‌ویژه اثر مهم **حمدالله مستوفی** در کتاب **نزهةالقلوب**، تصویری متفاوت از اصفهان ارائه می‌دهند. در این متن، اصفهان به‌عنوان شهری آباد، پرجمعیت و دارای موقعیت اقتصادی و تجاری ممتاز معرفی می‌شود (مستوفی، ۱۳۶۲).

در این رویکرد، تمرکز اصلی بر «کارکردهای شهری» است، نه لزوماً جنبه‌های زیبایی‌شناختی یا نمادین. مهم‌ترین ویژگی‌های اصفهان در این متن عبارت‌اند از:

الف) شهر به مثابه مرکز اقتصادی

اصفهان در نزهةالقلوب به عنوان یکی از مراکز مهم تجارت، تولید و مبادلات اقتصادی معرفی می‌شود. این شهر به دلیل موقعیت جغرافیایی خود، نقش مهمی در شبکه‌های تجاری ایران ایفا می‌کند.

ب) جمعیت و پویایی شهری

مستوفی به جمعیت قابل توجه و رونق زندگی شهری در اصفهان اشاره دارد. این ویژگی نشان‌دهنده جایگاه اصفهان به عنوان یک شهر فعال و پویا در ساختار شهری ایران قرون میانه است.

ج) شهر به مثابه واحد کارکردی

در این متن، شهر بیشتر به عنوان یک «واحد کارکردی (Functional Urban Unit)» دیده می‌شود تا یک فضای نمادین. تمرکز بر عناصر ملموس مانند اقتصاد، جمعیت و آبادانی، نشان‌دهنده نگاه عمل‌گرایانه جغرافی‌نویسان ایرانی است (مستوفی، ۱۳۶۲).

از منظر تحلیل شهری، این نوع بازنمایی را می‌توان در چارچوب «رویکرد کارکردگرایانه به شهر» تحلیل کرد که در آن شهر مجموعه‌ای از عملکردهای اقتصادی و اجتماعی تلقی می‌شود.

۳-۵- جمع‌بندی تحلیلی: دوگانه شهر نمادین و شهر کارکردی

بررسی تطبیقی روایت شاردن و نزهةالقلوب نشان می‌دهد که اصفهان در متون تاریخی در دو سطح متفاوت بازنمایی شده است:

- در روایت شاردن: اصفهان = شهر منظم، زیبایی‌شناختی و دارای عقلانیت فضایی (شهر بازنمایی‌شده از بیرون)
- در نزهةالقلوب: اصفهان = شهر کارکردی، اقتصادی و جمعیتی (شهر بازنمایی‌شده از درون سنت جغرافیایی ایرانی)

این دو رویکرد در کنار هم نشان می‌دهند که هویت تاریخی اصفهان صرفاً بر یک روایت واحد استوار نیست، بلکه حاصل تعامل میان نگاه «سفرنامه‌ای خارجی» و «متن جغرافیایی داخلی» است.

از منظر نظری، این وضعیت را می‌توان در چارچوب دیدگاه Lefebvre تحلیل کرد که فضا را حاصل تعامل میان «فضای زیسته»، «فضای ادراک‌شده» و «فضای بازنمایی‌شده» می‌داند. (Lefebvre, 1991) در این چارچوب، اصفهان هم‌زمان:

- یک فضای زیسته (زندگی روزمره مردم)
- یک فضای ادراک‌شده (در متون تاریخی ایرانی)
- یک فضای بازنمایی‌شده (در سفرنامه‌های اروپایی)

است.

۶. تحلیل اصفهان در قالب طراحی شهری به‌عنوان متن فرهنگی

مطالعه اصفهان صفوی نشان می‌دهد که این شهر نه صرفاً مجموعه‌ای از بناهای منفرد، بلکه یک «پروژه یکپارچه طراحی شهری» است که در آن فضا، حرکت، کارکرد و نظم اجتماعی در قالب یک ساختار کل‌نگر (Holistic Urban System) سازمان‌دهی شده‌اند. در این چارچوب، اصفهان را می‌توان یکی از نخستین نمونه‌های شهرهای برنامه‌ریزی‌شده در جهان اسلام دانست که در آن اصول طراحی شهری با هدف ایجاد هماهنگی میان قدرت سیاسی، اقتصاد شهری و زندگی روزمره شکل گرفته است (Blake, 1999; Wilber, 1969).

۶-۱- میدان نقش جهان به‌مثابه هسته سازمان‌دهنده ساختار شهری

میدان نقش جهان (میدان امام) در دوره صفوی نه تنها یک فضای باز شهری، بلکه «هسته مرکزی سازمان فضایی شهر» محسوب می‌شود که ساختار کلان شهر اصفهان را سامان می‌دهد. در تحلیل طراحی شهری، این میدان را باید به‌عنوان یک «گره شهری چندعملکردی (Multi-functional Urban Node)» در نظر گرفت.

از منظر ساختاری، میدان نقش جهان دارای سازمان فضایی چهاربخشی است:

- در محور شمالی: بازار و شبکه تجاری (اقتصاد شهری)
- در محور جنوبی: مسجد شاه (نظام دینی و ایدئولوژیک)
- در محور شرقی: مسجد شیخ لطف‌الله (فضای مذهبی-تشریفاتی)
- در محور غربی: کاخ عالی‌قاپو (قدرت سیاسی و حکمرانی)

این سازمان فضایی نشان‌دهنده یک مدل پیشرفته از «طراحی شهری مبتنی بر تعادل کارکردی» است که در آن دین، اقتصاد و قدرت در یک ساختار فضایی واحد اما تفکیک‌شده سازمان یافته‌اند. (Pope, 1965)

از منظر نظریه طراحی شهری، میدان نقش جهان را می‌توان نمونه‌ای از «فضای عمومی کنترل‌شده اما چندمنظوره» دانست که همزمان کارکردهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آیینی را در خود ادغام کرده است. (Kostof, 1991)

همچنین این میدان به‌عنوان یک «فضای ادراکی مرکزی (Cognitive Urban Space)» عمل می‌کند که جهت‌یابی شهری، حرکت پیاده و ادراک ذهنی شهروندان را سامان می‌دهد. به بیان دیگر، نقش جهان نه فقط یک فضا، بلکه «ساختار تنظیم‌کننده تجربه شهری» است.

۲-۶- سی‌وسه‌پل و سازمان‌دهی حرکت و تعامل شهری

سی‌وسه‌پل در نظام طراحی شهری اصفهان، صرفاً یک پل ارتباطی نیست، بلکه بخشی از «سیستم شبکه‌ای حرکت شهری» بر روی زاینده‌رود محسوب می‌شود. این پل در امتداد محورهای باغی و مسیرهای پیاده‌رو، نقش مهمی در اتصال دو بخش شهر ایفا می‌کند.

از منظر طراحی شهری، سی‌وسه‌پل دارای سه کارکرد اساسی است:

الف) سازمان‌دهی حرکت

این پل به‌عنوان یک عنصر کلیدی در شبکه حرکت شهری، جریان پیاده‌روی و عبور را میان دو سوی رودخانه تنظیم می‌کند و بخشی از سیستم یکپارچه دسترسی شهری است.

ب) ایجاد فضای مکث و تعامل اجتماعی

فضای زیرین و روی پل، به‌عنوان یک «فضای نیمه‌عمومی» عمل می‌کند که امکان توقف، گفتگو و تعامل اجتماعی را فراهم می‌سازد. این ویژگی نشان می‌دهد که پل تنها برای عبور طراحی نشده، بلکه برای «ماندن و تجربه کردن فضا» نیز طراحی شده است.

ج) پیوند منظر شهری

سی‌وسه‌پل به‌عنوان بخشی از محور بصری زاینده‌رود، نقش مهمی در یکپارچگی منظر شهری ایفا می‌کند. تکرار قوس‌ها و ریتم ساختاری آن، نوعی «نظم بصری خطی» ایجاد می‌کند که با جریان آب و حرکت انسان هماهنگ است. (Wilber, 1969)

از منظر نظری طراحی شهری، این پل نمونه‌ای از «زیرساخت چندعملکردی شهری (Multi-layered Urban Infrastructure)» است که همزمان نقش ارتباطی، اجتماعی و منظرین دارد.

۳-۶- چهلستون و طراحی منظر-محور در فضای سلطنتی

کاخ چهلستون را می‌توان بخشی از نظام «طراحی منظر سلطنتی» در اصفهان صفوی دانست. این مجموعه نه صرفاً یک کاخ، بلکه یک «فضای طراحی شده مبتنی بر انعکاس، تقارن و تجربه ادراکی» است که در آن رابطه میان بنا، آب و باغ به صورت یک سیستم یکپارچه عمل می‌کند.

در تحلیل طراحی شهری، چهلستون دارای سه ویژگی کلیدی است:

الف) طراحی مبتنی بر انعکاس

استفاده از آب به عنوان سطح بازتاب‌دهنده، باعث ایجاد دوگانگی بصری میان واقعیت و تصویر می‌شود. این ویژگی، فضا را به یک «تجربه ادراکی چندلایه» تبدیل می‌کند.

ب) سازمان‌دهی فضایی بر اساس محور و تقارن

ساختار فضایی چهلستون مبتنی بر محورهای دید و تقارن است که به کنترل ادراک فضایی کاربر کمک می‌کند. این ویژگی نشان‌دهنده تسلط اصول طراحی هندسی در معماری-منظر صفوی است. (Pope, 1965)

ج) یکپارچگی باغ، آب و بنا

چهلستون بخشی از سنت «باغ-شهر ایرانی» است که در آن عناصر طبیعی و مصنوع در یک سیستم واحد طراحی می‌شوند. این رویکرد با مفهوم «طراحی منظر پیشامدرن ایرانی» قابل تحلیل است. (Ettinghausen & Grabar, 1987)

در این چارچوب، عدد «چهل» نه یک عنصر ادبی، بلکه یک «سازه فرهنگی-ادراکی» در نظام طراحی فضای سلطنتی محسوب می‌شود که به مفهوم کمال و تکثیر در تجربه فضایی اشاره دارد.

۴-۶- جمع‌بندی تحلیلی: اصفهان به مثابه نظام یکپارچه طراحی شهری

تحلیل سه عنصر کلیدی اصفهان (نقش جهان، سی‌وسه‌پل و چهلستون) نشان می‌دهد که این شهر در دوره صفوی بر اساس یک «منطق یکپارچه طراحی شهری» شکل گرفته است که در آن:

- میدان → هسته سازمان‌دهنده شهر

- پل → ساختار اتصال و حرکت
- باغ-کاخ → نظام تجربه فضایی و منظر

این سه سطح، یک «سیستم شهری یکپارچه» را تشکیل می‌دهند که در آن فضا نه به صورت قطعات جداگانه، بلکه به صورت یک کل منسجم طراحی شده است.

از منظر نظریه‌های طراحی شهری، اصفهان را می‌توان نمونه‌ای از «شهر محور محور» (Axis-based City) و «شهر شبکه‌ای اولیه» دانست که در آن تجربه حرکت، ادراک فضا و سازمان قدرت در یک ساختار واحد ادغام شده‌اند. (Kostof, 1991; Blake, 1999)

در نتیجه، اصفهان صفوی را می‌توان یکی از پیشرفته‌ترین نمونه‌های طراحی شهری پیشامدرن دانست که در آن شهر به عنوان یک «سیستم تجربه انسانی» طراحی شده است، نه صرفاً یک مجموعه از ساختمان‌ها.

۵-۶- پیوند طراحی شهری و شعر فارسی: شهر به مثابه ترجمه میان فضا و استعاره

یکی از مهم‌ترین لایه‌های فهم اصفهان صفوی، درک رابطه میان «طراحی شهری» و «بازنمایی ادبی» آن در شعر فارسی است. در این چارچوب، شهر صرفاً یک واقعیت کالبدی یا یک تصویر ادبی نیست، بلکه یک «نظام ترجمه‌پذیر میان فضا و زبان» محسوب می‌شود؛ جایی که ساختارهای فضایی در قالب استعاره‌های شعری بازتولید می‌شوند و استعاره‌های شعری نیز به فهم و تجربه فضا شکل می‌دهند.

بر اساس نظریه «تولید اجتماعی فضا» در اندیشه Henri Lefebvre، فضا هم‌زمان در سه سطح تولید می‌شود: فضای زیسته، فضای ادراک شده و فضای بازنمایی شده. (Lefebvre, 1991) در مورد اصفهان، این سه سطح به طور مستقیم با نظام شعری و ادبی ایران در ارتباط قرار می‌گیرند:

- فضای طراحی شده: (Design Space) میدان‌ها، پل‌ها و باغ‌های صفوی
- فضای ادراک شده: (Perceived Space) تجربه روزمره شهروندان و ساختار حرکت شهری
- فضای بازنمایی شده: (Represented Space) تصویر اصفهان در شعر فارسی

در این میان، شعر فارسی نقش «واسطه معنایی» را ایفا می‌کند که تجربه فضایی شهر را به زبان استعاره ترجمه می‌کند.

۱-۵-۶- از میدان به استعاره: ترجمه قدرت به زبان شعر

برای مثال، میدان نقش جهان در طراحی شهری، یک «هسته سازمان‌دهنده قدرت، اقتصاد و دین» است، اما در نظام ادبی، همین ساختار به صورت استعاره‌هایی از «جهان»، «نظم کیهانی» و «مرکزیت هستی» بازنمایی می‌شود. به بیان دیگر:

- در طراحی شهری: میدان = مرکز سازمان‌دهی فضا
- در شعر: میدان = مرکز جهان نمادین

این تطابق نشان می‌دهد که چگونه ساختار فضایی شهر در سطح ادبی به «ساختار کیهانی معنا» تبدیل می‌شود. (Blake, 1999)

۲-۵-۶- از پل به استعاره حرکت: شهر به مثابه جریان

در طراحی شهری اصفهان، سی‌وسه پل یک زیرساخت حرکت و تعامل اجتماعی است، اما در بازنمایی ادبی، این عنصر به استعاره‌هایی از «اتصال»، «عبور»، «وصل» و «جریان زندگی» تبدیل می‌شود.

- در طراحی شهری: پل = کنترل و هدایت حرکت
- در شعر: پل = استعاره پیوند، گذر و ارتباط وجودی

در اینجا، مفهوم حرکت فیزیکی به حرکت معنایی تبدیل می‌شود و شهر از سطح فیزیکی به سطح فلسفی ارتقا می‌یابد.

این نوع تبدیل را می‌توان در چارچوب نظری «استعاره مفهومی» تحلیل کرد که در آن تجربه جسمانی مبنای شکل‌گیری نظام‌های فکری و زبانی است. (Lakoff & Johnson, 1980)

۳-۵-۶- از باغ-کاخ به استعاره بهشت: ترجمه منظر به معنا

چهلستون و باغ‌های سلطنتی اصفهان، در طراحی شهری بخشی از نظام «منظر-قدرت» هستند، اما در شعر فارسی و ادبیات، همین فضاها به استعاره‌هایی از «بهشت»، «کمال» و «جاودانگی» تبدیل می‌شوند.

- در طراحی شهری: باغ = سازمان‌دهی منظر و تجربه بصری
- در شعر: باغ = بهشت زمینی و تصویر کمال

این هم‌پوشانی نشان می‌دهد که طراحی منظر در اصفهان صرفاً عملکردی نبوده، بلکه واجد بار معنایی و فرهنگی عمیق بوده است (Ettinghausen & Grabar, 1987).

۴-۵-۶- شهر به مثابه ترجمه دوگانه: فضا ↔ استعاره

بر اساس تحلیل فوق، می‌توان نتیجه گرفت که اصفهان صفوی در یک وضعیت «دوگانه ترجمه‌پذیر» قرار دارد:

- طراحی شهری → تولید فضا
- شعر فارسی → تولید معنا

اما این دو حوزه به صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه یکدیگر را بازتولید می‌کنند. به عبارت دیگر:

شهر در سطح فیزیکی ساخته می‌شود، اما در سطح ادبی معنا می‌یابد.

این وضعیت را می‌توان «هم‌تولیدی فضا و معنا (Co-production of Space and Meaning)» نامید.

در این چارچوب، اصفهان نه فقط یک شهر تاریخی، بلکه یک «ساختار ترجمه میان زبان و فضا» است که در آن:

- فضا به استعاره تبدیل می‌شود
- و استعاره به تجربه فضایی معنا می‌دهد

۶-۶- جمع‌بندی نهایی بخش طراحی شهری و ادبیات

بررسی هم‌زمان طراحی شهری و بازنمایی ادبی نشان می‌دهد که اصفهان صفوی یک «سیستم یکپارچه تولید معنا» است که در آن:

- میدان‌ها → ساختار نظم اجتماعی و کیهانی
- پل‌ها → ساختار حرکت و ارتباط
- باغ‌ها → ساختار تجربه زیبایی و کمال

و در سطح ادبی:

- میدان → مرکز جهان
- پل → پیوند وجودی
- باغ → بهشت

این هم‌پوشانی نشان می‌دهد که اصفهان در دوره صفوی نه تنها طراحی شده، بلکه «قابل روایت شدن» نیز بوده است؛ یعنی شهری که هم در فضا ساخته شده و هم در زبان ادامه یافته است.

۷. تحلیل تطبیقی شعر و شهرسازی اصفهان: شهر به مثابه متن دیداری-زبانی

رابطه میان شعر فارسی و ساختار شهری اصفهان را نمی‌توان صرفاً در سطح تشابهات استعاری یا زیبایی‌شناختی میان «شعر و معماری» محدود کرد، بلکه این رابطه در سطح عمیق‌تر به «هم‌ارزی میان نظام زبانی شعر و نظام فضایی شهرسازی» مربوط می‌شود. در این چارچوب، اصفهان نه یک مجموعه از بناهای منفرد، بلکه یک «طرح شهری (Urban Plan) اندیشیده‌شده» است که در آن سازمان‌دهی فضا، مسیرها، گره‌ها و محورهای شهری، قابلیت خوانش مشابه با ساختار متن ادبی را پیدا می‌کند.

بر اساس دیدگاه Henri Lefebvre، شهر یک «محصول اجتماعی فضا» است که در آن روابط اجتماعی و فرهنگی در قالب سازمان فضایی متجلی می‌شوند. (Lefebvre, 1991) از این منظر، شهرسازی اصفهان را می‌توان به‌عنوان نوعی «نظام تولید معنا در فضا» تحلیل کرد که با ساختارهای زبانی در شعر فارسی قابل مقایسه است.

۷-۱- شهرسازی به مثابه زبان فضایی

در تحلیل تطبیقی، شهرسازی اصفهان را می‌توان یک «زبان فضایی» دانست که دارای قواعد نحوی، گره‌های معنایی و ساختار روایی است. در این زبان:

- میدان‌ها = جمله‌های مرکزی (Nodes of meaning)
- محورهای ارتباطی = ساختارهای نحوی حرکت (Spatial syntax)
- پل‌ها = ابزارهای اتصال معنایی
- باغ‌ها و فضاهای باز = مکث‌های معنایی در متن شهر

این ساختار نشان می‌دهد که شهرسازی صفوی مبتنی بر نوعی «نظم خوانش‌پذیر فضایی» بوده است که شهر را به یک متن قابل تجربه تبدیل می‌کند. (Kostof, 1991)

۷-۲- شعر به مثابه نظام شهرسازی ذهنی

در مقابل، شعر فارسی نیز یک «نظام شهرسازی ذهنی» تولید می‌کند که در آن فضاهای شهری در قالب تصویرهای استعاری سازمان‌دهی می‌شوند. در این نظام:

- شهر = جهان کوچک (Microcosm)

- میدان = مرکز هستی
- رود = جریان حیات
- باغ = تصویر بهشت

به این ترتیب، شعر نه صرفاً بازتاب شهر، بلکه نوعی «بازطراحی ذهنی فضا» است که در آن ساختارهای شهری به ساختارهای معنایی تبدیل می‌شوند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲).

۳-۷- هم‌ارزی ساختاری میان شهرسازی و شعر

در سطح تطبیقی، میان شهرسازی اصفهان و ساختار شعر فارسی نوعی «هم‌ارزی ساختاری» قابل مشاهده است:

- شهرسازی = سازمان‌دهی فضا در جهان واقعی
- شعر = سازمان‌دهی فضا در جهان زبانی

این هم‌ارزی باعث می‌شود اصفهان در دو سطح هم‌زمان قابل خوانش باشد:

۱. سطح دیداری: (Urban Visibility) تجربه فیزیکی شهر در میدان‌ها، محورهای شهری و فضاهای عمومی
۲. سطح خوانشی: (Textual Readability) تجربه ذهنی شهر در قالب شعر و استعاره

در نتیجه، اصفهان به‌عنوان یک «شهر-متن دوگانه» عمل می‌کند که هم در فضا ساخته شده و هم در زبان بازتولید می‌شود.

۴-۷- اصفهان به‌مثابه متن شهری-زبانی

بر اساس تحلیل‌های فوق، می‌توان گفت که اصفهان نمونه‌ای از «شهر خواندنی» (Readable City) «است که در آن طراحی شهری به‌گونه‌ای انجام شده که قابلیت خوانش معنایی دارد.

در این ساختار:

- شهرسازی صفوی → تولید نظم فضایی قابل ادراک
- شعر فارسی → تولید نظم زبانی قابل تفسیر

این دو نظام، یکدیگر را تکمیل می‌کنند و یک «نظام فرهنگی یکپارچه» می‌سازند که در آن شهر نه فقط زیسته، بلکه «تفسیر و روایت» نیز می‌شود.

از این منظر، اصفهان را می‌توان یک «متن دوگانه فضایی-زبانی» دانست که در آن:

شهر هم دیده می‌شود (در قالب فضا) و هم خوانده می‌شود (در قالب شعر)

این وضعیت، نمونه‌ای از هم‌پوشانی «طراحی شهری و تولید ادبی معنا» است که در کمتر شهر تاریخی به این شدت هم‌زمان قابل مشاهده است. (Blake, 1999; Kostof, 1991)

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که رابطه میان شعر و شهرسازی در اصفهان نه رابطه‌ای تزئینی یا استعاری، بلکه رابطه‌ای ساختاری و تولیدی است. شهرسازی صفوی با ایجاد نظم فضایی، امکان تولید یک «زبان شهری» را فراهم کرده و شعر فارسی نیز این زبان فضایی را به سطح معنا و استعاره ارتقا داده است.

بنابراین، اصفهان را باید نه صرفاً یک شهر تاریخی یا یک متن ادبی، بلکه یک «سیستم هم‌زمان تولید فضا و معنا» دانست که در آن شهر و شعر به‌طور متقابل یکدیگر را شکل می‌دهند.

۸- بحث

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اصفهان را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک شهر تاریخی یا یک مجموعه از عناصر کالبدی و فضایی تحلیل کرد، بلکه این شهر واجد یک «ساختار هویتی چندلایه» است که در تقاطع میان تاریخ، شهرسازی و ادبیات شکل گرفته است. در واقع، اصفهان یک «ساختار تولید معنا» است که در آن سطوح مختلف تجربه انسانی به‌صورت هم‌زمان فعال هستند.

بر اساس تحلیل‌های انجام‌شده در بخش‌های پیشین، می‌توان هویت اصفهان را در سه سطح درهم‌تنیده و متعامل صورت‌بندی کرد:

۸-۱- سطح تاریخی: شهر به‌مثابه بستر قدرت و نظم سیاسی

در نخستین سطح، اصفهان به‌عنوان یک «شهر تاریخی-سیاسی» قابل تحلیل است که به‌ویژه در دوره صفوی نقش پایتختی و مرکزیت قدرت را بر عهده داشته است. در این سطح، شهر به‌عنوان بستر اعمال قدرت سیاسی، سازمان‌دهی اجتماعی و مدیریت اقتصادی عمل می‌کند.

مطابق دیدگاه Stephen P. Blake، اصفهان صفوی یک «ساختار اجتماعی-فضایی پیچیده» است که در آن قدرت سیاسی از طریق سازمان‌دهی فضا بازتولید می‌شود. (Blake, 1999) همچنین در روایت سفرنامه‌نویسانی چون شاردن، شهر به‌عنوان نمونه‌ای از نظم سیاسی و اداری پیشرفته توصیف می‌شود که در آن هماهنگی نسبی میان نهادهای قدرت مشاهده می‌شود. (Chardin, 1735)

در این سطح، شهر بیشتر به عنوان یک «دستگاه حکمرانی فضایی (Spatial Governance System)» قابل فهم است که در آن ساختار سیاسی در کالبد شهر رسوب کرده است.

۸-۲- سطح معماری-شهرسازی: شهر به مثابه نظام نظم و زیبایی

در سطح دوم، اصفهان به عنوان یک «نظام طراحی شهری منسجم» قابل تحلیل است که در آن اصول نظم، تقارن، محوربندی و یکپارچگی فضایی نقش اساسی دارند. این سطح، بیشتر به حوزه شهرسازی و سازمان فضایی شهر مربوط می‌شود تا معماری منفرد.

بر اساس تحلیل Kostof، شهرهای تاریخی موفق، آن‌هایی هستند که دارای «الگوهای فضایی خوانا (Legible Urban Patterns)» هستند (Kostof, 1991). اصفهان صفوی نمونه‌ای برجسته از این نوع شهر است که در آن:

- میدان نقش جهان به عنوان هسته مرکزی
- محورهای شهری به عنوان ساختارهای سازمان‌دهنده حرکت
- پل‌ها به عنوان عناصر اتصال‌دهنده شبکه شهری
- باغ‌ها به عنوان فضاهای تعادل‌دهنده منظر شهری

عمل می‌کنند.

در این سطح، شهر نه صرفاً مجموعه‌ای از بناها، بلکه یک «ساختار نظم فضایی قابل تجربه» است که در آن زیبایی و کارکرد به صورت هم‌زمان حضور دارند. (Pope, 1965; Wilber, 1969)

۸-۳- سطح ادبی-معنایی: شهر به مثابه اسطوره و تولید معنا

در سومین سطح، اصفهان در قالب ادبیات فارسی و شعر به یک «ساختار معنایی و اسطوره‌ای» تبدیل می‌شود. در این سطح، شهر از یک واقعیت فیزیکی فراتر رفته و به یک «امر نمادین» بدل می‌گردد که حامل معانی فرهنگی، هویتی و زیبایی‌شناختی است.

بر اساس نظریه استعاره مفهومی، زبان ادبی نه صرفاً بازتاب واقعیت، بلکه سازنده ادراک انسان از واقعیت است (Lakoff & Johnson, 1980). در این چارچوب، بازنمایی‌هایی مانند «نصف جهان» یا تصویر شهر به مثابه بدن زنده، نشان‌دهنده تبدیل شهر به یک «نظام استعاره‌ای پیچیده» هستند.

از سوی دیگر، مطابق دیدگاه Lotman، شهرها در سطح فرهنگی به عنوان «متون نشانه‌ای پیچیده» عمل می‌کنند که در آن معنا از طریق شبکه‌ای از روابط فرهنگی تولید می‌شود. (Lotman, 2005) بنابراین، اصفهان در شعر فارسی نه صرفاً توصیف، بلکه «بازآفرینی معنایی شهر» است.

۴-۸- هم‌پوشانی سه سطح و شکل‌گیری هویت شهری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این سه سطح (تاریخی، شهرسازی و ادبی) به صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در یک رابطه «درهم‌تنیده و تعاملی» قرار دارند. به عبارت دیگر، هویت اصفهان حاصل جمع ساده این سه سطح نیست، بلکه نتیجه «هم‌تولیدی آن‌ها» است.

بر این اساس می‌توان گفت:

- تاریخ → تولید زمینه قدرت و ساختار اجتماعی
- شهرسازی → تولید نظم فضایی و تجربه زیسته
- ادبیات → تولید معنا و حافظه فرهنگی

این سه سطح در تعامل با یکدیگر، یک «هویت شهری چندلایه» ایجاد می‌کنند که در آن شهر هم زیسته می‌شود، هم طراحی می‌شود و هم روایت می‌گردد.

از منظر نظریه Lefebvre، این وضعیت دقیقاً نمونه‌ای از «تولید اجتماعی فضا» است که در آن فضا حاصل تعامل میان تجربه، بازنمایی و ساختارهای اجتماعی است. (Lefebvre, 1991)

۵-۸- جمع‌بندی بحث

در مجموع، اصفهان را می‌توان به عنوان یک «ساختار هویتی سه‌لایه‌ای» تحلیل کرد که در آن:

۱. لایه تاریخی → شهر به عنوان بستر قدرت و حکمرانی
۲. لایه شهرسازی → شهر به عنوان نظام نظم فضایی و طراحی شهری
۳. لایه ادبی → شهر به عنوان اسطوره، معنا و حافظه فرهنگی

این سه لایه نه تنها هم‌زمان وجود دارند، بلکه به صورت متقابل یکدیگر را تقویت کرده و بازتولید می‌کنند. نتیجه این فرایند، شکل‌گیری شهری است که هم در سطح فیزیکی قابل تجربه است، هم در سطح تاریخی قابل تحلیل، و هم در سطح ادبی قابل روایت.

در نتیجه، اصفهان را باید نه صرفاً یک شهر تاریخی، بلکه یک «نظام پیچیده تولید هویت فرهنگی» دانست که در آن فضا، قدرت و معنا در هم تنیده شده‌اند.

۹. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی متون تاریخی، اشعار فارسی و شواهد مربوط به طراحی شهری اصفهان نشان می‌دهد که این شهر را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک واحد جغرافیایی یا یک شهر تاریخی در معنای کلاسیک آن در نظر گرفت، بلکه اصفهان در بستر تحولات تاریخی و فرهنگی ایران به یک «سازه فرهنگی چندلایه و بازنمایی‌پذیر» تبدیل شده است؛ سازه‌ای که در آن سطوح مختلف معنا، از تجربه زیسته روزمره تا بازنمایی‌های نمادین در ادبیات و تاریخ، به‌صورت هم‌زمان و درهم‌تنیده عمل می‌کنند. این یافته با رویکردهای نظری فضا در علوم انسانی، به‌ویژه دیدگاه Lefebvre مبنی بر «تولید اجتماعی فضا» هم‌راستا است. (Lefebvre, 1991) یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شکل‌گیری هویت شهری اصفهان بر سه محور بنیادین استوار است که در تعامل دائمی با یکدیگر قرار دارند:

نخست، **بعد تاریخی-سیاسی** که در آن اصفهان، به‌ویژه در دوره صفوی، به‌عنوان پایتخت سیاسی ایران، نقش محوری در سازمان‌دهی قدرت، تمرکز حکمرانی و تثبیت نظم اجتماعی ایفا کرده است. در این سطح، شهر نه تنها بستر رویدادهای تاریخی، بلکه ابزار بازتولید ساختار قدرت است؛ به‌گونه‌ای که فضاهای شهری خود به حاملان نظم سیاسی تبدیل می‌شوند. (Blake, 1999)

دوم، **بعد طراحی شهری و فضایی** است که در آن ساختار کالبدی شهر—شامل میدان نقش جهان، شبکه بازار، پل‌ها و باغ‌ها—نه صرفاً مجموعه‌ای از عناصر فیزیکی، بلکه یک «نظام یکپارچه سازمان‌دهی فضا» محسوب می‌شود. در این نظام، اصولی همچون محوربندی، تمرکز، سلسله‌مراتب فضایی و پیوستگی منظر شهری، بیانگر یک منطق پیشرفته در شهرسازی پیشامدرن است. (Kostof, 1991; Wilber, 1969). در این چارچوب، شهر به‌عنوان یک «متن فضایی خواندنی» قابل تفسیر است که تجربه حرکت و ادراک انسان را سازمان‌دهی می‌کند.

سوم، **بعد ادبی-فرهنگی** است که در آن اصفهان در شعر فارسی و ادبیات کلاسیک به سطحی از نمادپردازی و اسطوره‌سازی ارتقا یافته است. مفاهیمی همچون «نصف جهان»، «بهشت زمینی» و تصویر شهر به‌مثابه بدن زنده، نشان می‌دهد که شهر در سطح ادبی از واقعیت مادی فراتر رفته و به یک «امر استعاره‌ی هستی‌شناختی» تبدیل شده است. این فرآیند را می‌توان در چارچوب نظریه استعاره مفهومی تحلیل کرد که در آن زبان نه بازتاب، بلکه سازنده ادراک واقعیت است. (Lakoff & Johnson, 1980) شفیع کدکنی، ۱۳۸۲.

نکته اساسی در این پژوهش آن است که این سه بعد به‌صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در یک رابطه تعاملی و بازتولیدکننده قرار دارند. به بیان دیگر، میان «متن شهری» و «متن ادبی» نوعی رابطه دیالکتیکی برقرار است؛ به‌گونه‌ای که طراحی شهری اصفهان خود نوعی «شعر فضایی» تولید کرده و در مقابل، شعر فارسی نیز تجربه زیسته و ادراک فضایی شهر را به سطحی نمادین و فرهنگی ارتقا داده است. این هم‌پوشانی نشان‌دهنده آن است که شهر نه تنها ساخته می‌شود، بلکه هم‌زمان «روایت» نیز می‌شود.

از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی، اصفهان را می‌توان به‌عنوان یک «نظام نشانه‌ای پیچیده و باز» تحلیل کرد که در آن عناصر کالبدی مانند آب، پل، میدان و باغ، صرفاً کارکرد فیزیکی ندارند، بلکه واجد معانی چندلایه فرهنگی هستند. (Lotman, 2005) برای مثال،

دانشجویان معماری و شهرسازی ایران

5th Iranian Architecture and Urbanism Students International Conference

زاینده‌رود در سطح کارکردی منبع حیات شهری است، اما در سطح نمادین به استعاره‌ای از استمرار زندگی اجتماعی و حافظه جمعی تبدیل می‌شود. همچنین پل‌هایی مانند سی‌وسه‌پل، علاوه بر نقش ارتباطی، به‌عنوان فضاهای اجتماعی-تعاملی در شکل‌گیری روابط فرهنگی و آیینی شهر نقش ایفا کرده‌اند.

در سطح ادبی نیز، مفهوم «نصف جهان» را می‌توان نقطه اوج فرایند اسطوره‌سازی از اصفهان دانست؛ جایی که شهر از سطح واقعیت مادی فراتر رفته و به یک معیار زیبایی‌شناختی و هستی‌شناختی تبدیل می‌شود. این امر نشان می‌دهد که هویت اصفهان صرفاً بر پایه واقعیت تاریخی شکل نگرفته، بلکه به‌طور گسترده بر اساس «بازنمایی فرهنگی و ادبی» تثبیت شده است.

از منظر تاریخی، تحولات تصویر اصفهان نیز بیانگر نوعی دگردیسی معنایی است؛ به‌گونه‌ای که در دوره شکوفایی صفوی، شهر به‌عنوان نماد نظم، شکوه و مرکزیت تمدنی بازنمایی می‌شود، اما در دوره‌های پس از افول سیاسی، این تصویر به‌تدریج به یک «فضای نوستالژیک» و «شهر یادمانی» تبدیل می‌گردد. این تغییر را می‌توان در چارچوب نظریه حافظه جمعی هالبواکس تحلیل کرد که بر نقش جامعه در بازسازی گذشته تأکید دارد. (Halbwachs, 1992)

در مجموع، اصفهان نمونه‌ای برجسته از شهری است که در آن مرز میان واقعیت و بازنمایی، فضا و معنا، و تاریخ و ادبیات به‌طور کامل درهم‌تنیده است. این شهر نه تنها محصول تاریخ، بلکه محصول روایت‌های فرهنگی، ادبی و ذهنی نیز هست. از این منظر، اصفهان را می‌توان یک «متن فرهنگی زنده و پویا» دانست که همواره در حال بازخوانی، بازتفسیر و بازتولید در حافظه جمعی جامعه ایرانی است.

بنابراین، اهمیت اصفهان در مطالعات شهری معاصر صرفاً در ارزش تاریخی آن خلاصه نمی‌شود، بلکه در ظرفیت آن برای نشان دادن پیوند میان فضا، زبان و فرهنگ نهفته است. این شهر نشان می‌دهد که چگونه یک مکان می‌تواند از سطح جغرافیا فراتر رفته و به یک «نظام معنایی پایدار در حافظه تمدنی» تبدیل شود؛ نظامی که در آن شهر هم زیسته می‌شود، هم طراحی می‌شود و هم روایت می‌گردد.

- Blake, S. P. (1999). *Half the World: The Social Architecture of Safavid Isfahan*. Mazda Publishers.
- Chardin, J. (1735). *Voyages en Perse*.
- Ettinghausen, R., & Grabar, O. (1987). *The Art and Architecture of Islam*. Yale University Press.
- Halbwachs, M. (1992). *On Collective Memory*. University of Chicago Press.
- Kostof, S. (1991). *The City Shaped: Urban Patterns and Meanings Through History*. Thames & Hudson.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. University of Chicago Press.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Blackwell.
- Lotman, Y. M. (2005). On the semiosphere. *Sign Systems Studies*.
- Pope, A. U. (1965). *Persian Architecture*. George Braziller.
- Ricoeur, P. (1976). *Interpretation Theory: Discourse and the Surplus of Meaning*. Texas Christian University Press.
- Wilber, D. N. (1969). *The Architecture of Islamic Iran*. Greenwood Press.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹). *تاریخ مردم ایران*. تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲). *موسیقی شعر*. تهران: سخن.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*.
- پهار، محمدتقی. (بی تا). *سبک شناسی*.
- همایی، جلال الدین. (بی تا). *تاریخ اصفهان*.

Abstract

Cities are not merely physical structures but complex systems of meaning, collective memory, and cultural identity reproduced through history and literature. Isfahan, as one of Iran's most significant historical cities, holds a prominent position in Persian historical texts, travelogues, and poetry. During the Safavid era, it reached its peak of political, architectural, and cultural development, becoming a symbol of beauty, order, and Iranian identity in literary representation.

This interdisciplinary study employs urban theory, cultural semiotics, and literary criticism to analyze the representation of Isfahan in historical and poetic texts. The methodology is based on qualitative textual analysis and hermeneutic interpretation. The focus is on urban metaphors such as "Half of the World," "City-Body," and "City-Paradise," as well as the relationship between Safavid architecture and poetic structures.

Findings suggest that Isfahan has transformed from a historical city into a multilayered cultural text in which literature, architecture, history, and collective memory jointly produce meaning. In Persian poetry, the city evolves from a geographical place into an aesthetic-mythological entity, while in historical texts it represents urban order and civilizational grandeur.

Keywords: Isfahan, Persian poetry, urban identity, semiotics of space, Safavid architecture, Half of the World